

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضت‌های ملی ایران

(۷۱)

حماسه غرور انگیز ملی ایران

خواج‌ه نظام‌الملک نوشته است که یعقوب لیث پس از شکست در جنگ با خلیفه معتمد و هزیمت به خوزستان: (بهر جانب کس فرستاد و لشکر آورد و گماشتگان را بخواندن و دینار و درم بفرمود تا از خزینه‌های عراق و خراسان بیاوردند) (۱) نوشته‌اند یعقوب در حالی که با شدت و فعالیت پی‌گیر و خستگی ناپذیر به تدارک و تجهیزات سپاه جهت مقابله و جنگ با خلیفه معتمد و تحقق بخشیدن آرزوی دیرین ایرانیان که همانا انقراض و اضمحلال دولت جبار عباسیان که مانع برقراری سیاست و دولت مستقل ملی در ایران بودند مشغول بود ناگاه به درد دل شدید که نوشته‌اند مرض قولنج بوده است مبتلا گردیده و در بستر بیماری افتاد.

از طرفی خلیفه معتمد که از فعالیت و پشتکار یعقوب لیث در جمع‌آوری سپاه جهت حمله به بغداد خبر یافته بود، سخت در وحشت افتاد و مصالحت در آن دید که از یعقوب استمالت نموده و با او از در آشتی درآید و به هر وسیله‌ای که ممکن گردد وی را از پشت دروازه‌های بغداد دور کند، در اجرای این مقصود خلیفه نامه‌ی صالح جویانه‌ای برای یعقوب فرستاد و پس از آنکه وی را مقدراری از جهت نافرمانی نکوهش نمود و مواعید و شروطی برای عفو و غرامت پیشنهاد کرد، خلیفه معتمد در آن نامه چنین نوشته بود: (ما را معلوم گشت که تو مرد ساده دلی و به سخن ساده دلان غره شدی عاقبت کار نگاه نکردی دیدی که ایزد تعالی صنم خویش به تو چگونه نمود، و ترا هم به لشکر تو ضایع

کرد، و خاندان مانگه‌داشت؟ و این سهوی بود که بر تو رفت، اکنون دانیم که بیدار گشتی و بر آن کرده پشیمانی، امارت خراسان و عراق را هیچکس از تو شایسته‌تر نیست، و براو مزیدی نخواهیم فرمود، و ترا حق نعمت بسیار است نزدیک ما، این خطای تورا در کار خدمت‌های پسندیده تو کردیم، و کرده ترا نادیده انگاشتیم. باید که تو نیز از سر آن حدیث درگذری و هر چه زودتر به خراسان و عراق روی و بمطالبهٔ ولایت مشغول شوی) (۱)

راوی گوید هنگامی این نامه خلیفه معتمد بدست یعقوب لیث رسید که یعقوب در بستر بیماری بسر میبرد یعقوب پس از آگاه شدن از مضمون نامه خلیفه (فرمان داد تا قدری تره و ماهی و پیاز بر طبق چوبین نهاده پیش آوردند آنکه بفرمود تا رسول خلیفه را در آوردند و بنشانند، پس رو سوی رسول کرد و گفت برو خلیفه را بگوی که من مردی رویگر زاده‌ام و از پدر رویگری آموخته‌ام، خوراک من نان جوین و ماهی و تره و پیاز بوده است، این پادشاهی و آلات و گنج و خواسته از سر عیاری و شیر مردی بدست آورده‌ام نه از پدر میراث و نه از تو یافته‌ام از پای ننشینم تا سرت را به مهدیه (۲) فرستم و خاندانت را نابود سازم یا به آنچه گویم عمل کنم یا به نان جو و ماهی و تره بازگردم، آگاه باش که در خزائن خود را باز کرده و سپاهیان خود را خواسته‌ام و خود نیز در پی این پیام می‌آیم) (۳)

۱ - سیاست‌نامه صفحه ۱۹

۲ - آیت‌الله خلیل کمرهای تذکره می‌دهند که این مهدیه مهدیه ری است که در تصرف صفاریان بوده نه مهدیه افریقا که بدست خلفای فاطمیان سی سال بعد ساخته شد و مهدیه ری در زمان ولیعهد عباسی محمد مشهور به مهدی عباسی پسر منصور دوانقی بود (تاریخ ادبی ایران تألیف پرفسور ادوارد براون جلد اول ترجمه علی پاشا صالح حاشیه صفحه ۵۱۹)

۳ - سیاست‌نامه صفحه ۱۹

این داستان عبرت‌انگیز ملی را دیگر مورخان این طور نوشته‌اند: (یعقوب دستورداد تکه نان (خشک‌کنانی) و پیازی درکنار شمشیر او که در برابرش بودند نهادند و سپس چنین گفت: من مردی رویگرزاده‌ام و از پدر رویگری آموخته‌ام و خوردن من نان جوین و ماهی و تره و پیاز بوده‌است، و این پادشاهی و گنج و خواسته از سرعیاری و شیرمردی بدست آورده‌ام نه از میراث پدریافته‌ام و نه از تو دارم، من به قوت دولت و زور بازو و کار، خودبه این درجه رسانیده‌ام و داعیه چنان دارم که تا خلیفه را مقهور نگردانم از پای ننشینم اگر مردم که خلیفه از آسیب من آسوده شده است و اگر از بستر بیماری برخاستم حکم میان من و خلیفه این شمشیر است، اگر مطلوب من تیسیر پذیرفت فبها والانا کشکین و حرفه رویگری برقرار است... یا آنچه گفتم بجای آورم و یا باسرنان جوین و ماهی و پیاز و تره شوم) (۱).

رسول خلیفه پس از شنیدن سخنان یعقوب ناامید به بغداد مراجعت نمود و پیغام یعقوب را به نحوی که بیان شده بود به خلیفه رساند.

بطوریکه نوشته‌اند بعد از این واقعه تاریخی بیماری یعقوب لیث روز بروز رو به شدت گذارد و هرچه در مداوایش کوشیدند نتیجه‌ای عاید نکردید و سرانجام درحالی که یاران باوفایش پروانه وار بر گرد پیکرش گرد آمده بودند شمع وجودش رو به خاموشی نهاد و ملتی را از فقدان بی موقع خود غمگین و عزادار ساخت (روز دو شنبه ده روز مانده از شوال سال ۲۶۵ هجری)

آخرین تلاش انتقامجویانه یعقوب در حال بیماری

از عجایب اتفاقات روزگار است که یعقوب تا آخرین لحظه حیات خود از حمله به سوی بغداد و گرفتن انتقام از دستگاه خلافت عباسیان غاصب غافل نبود، با

۱ - یعقوب لیث تألیف دکتر باستانی پاریزی ص ۲۶۹ نقل از حبیب‌السیر و

کامل ابن اثیر و فارس‌نامه ابن بلخی .

وجود بیماری سخت خود در فکر جمع آوری سپاه بود و در همان حال بیماری روی سوی بغداد نهاد ولی به موجب نوشته نظام الملک (۱) (چون سه منزل برفت قولنجش بگرفت و حالش به جایی رسید که دانست که از آن درد نرهد برادر خویش عمرو لیث را ولیعهد کرد و گنج نامه ها به وی داد و بمرد).

آرامگاه یعقوب نام آور ترین قهرمان ملی ایران

طبق نوشته بیشتر مورخان یعقوب لیث در جندی شاپور بدرود زندگی گفته و در همانجا نیز مدفون گردیده است.

مؤلف وفيات الاعیان (۲) نقل از ابوالوفاء فارسی نوشته است: (چون یعقوب را

به خاک سپردند بر قبر او این بیت شعر را نوشتند:

ملکت خراسانا و اکتاف فارس و ما کنت ملک العراق بآیس

سلام علی الدنيا و طیب نسیمها اذالم یکن یعقوب فیها بجالس

یعنی خراسان و اکتاف فارس را به دست آوردم و از تسخیر سرزمین عراق هم نومید نبودم، درود بردنیا و نسیم دلپذیر آن هر چند دیگر یعقوب در آن نخواهد بود. ترجمه فارسی دو بیت مذکور را هم گویا بر قبر یعقوب نوشته بودند و احتمال دارد تهیه سنگ قبر به دستور خود او پیش از مرگ بوده و دلیل بر این است که این مرد بزرگ با همه سلحشوری و جنگجویی روحی لطیف و دلی شاعر پیشه و حساس داشته است (۳).

یاقوت در معجم البلدان نوشته است که (قبر یعقوب در جندی شاپور است) در کتاب

حدود العالم در مورد شهر (وندشاور) چنین آمده است:

۱ - سیاست نامه صفحه ۱۹

۲ - وفيات الاعیان ج ۵ صفحه ۴۵۶

۳ - یعقوب لیث تألیف دکتر باستانی پاریزی صفحه ۲۷۰

و نندشاور شهر است آبادان و با نعمت و گور یعقوب لیث آنجاست (۱) و این‌طور بنظر میرسد که یعقوب در نظر داشته است شهر جندی شاپور را به عنوان پایتخت خود برگزیند، (۲) متأسفانه اجل مهلتش نداد و این آرزو را با خود به گور برد، بموجب تحقیق مرحوم اقبال آشتیانی آرامگاه این قهرمان ملی ایران در قریه شاه‌آباد واقع در بین دزفول و شوشتر قرار دارد و بنام (گنبد دانیال) معروف است و اهالی قریه آن گنبد را (امام‌زاده ابوالقاسم) می‌گویند و کتیبه‌ای که در آن اسم یعقوب لیث را نوشته بودند به مرور ایام خراب‌شده و چند سال قبل در هنگام تعمیر جای آن را سفیدکاری نموده‌اند (۳).

بهر حال سرگذشت افتخار آمیز یعقوب لیث صفار قهرمان ملی ایران در شوال سال ۲۶۵ هجری در شهر جندی شاپور به پایان رسید، این وطن پرست پرشور ایرانی از مردان بزرگ و نام‌آور این سرزمین است که بر روی بقایای اطلال و خرابیهای تازیان در سرزمین تاریخی ایران بنای استقلال ملی نواختند و از سواحل هیرمند و سند تا کناره‌های دجله سپاهیان‌ش سیطره و نفوذ یافته بودند.

یعقوب احیاء‌کننده تاریخ قدیم ایران و بنیان‌گذار اولیه شاهنامه فارسی
همان‌طور که در صفحات گذشته در این تألیف نوشته شد یعقوب لیث بنیان‌گذار اولیه شعر فارسی در ایران است و در زمان دولت او بود که شعر فارسی برای اولین بار رسمیت یافت و شاعران در باره‌ها به سرودن شعر به زبان شیرین فارسی ترغیب و تشویق نمود، ولی مطلب دیگری که لازم به تذکر می‌باشد توجه عمیق یعقوب به احیای افتخارات

۱- حدود العالم صفحه ۸۱

۲- جغرافیای تاریخی ایران تألیف بارتولد صفحه ۲۴۳

۳- مجله یادگار شماره ۵۴ و ۵۵ سال چهارم صفحه ۱۲۸

قدیم ایران وضبط و نشر خداینامه و شاهنامه در ایران است. قاضی نورالله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین (۱) ترجمه تاریخ پادشاهان قدیم ایران را به او نسبت داده و چنین نوشته است: (از آثار او ترجمه تاریخ ملوک عجم است... چون آن کتاب از خانه یزدجرد که آخر ملوک عجم بوده به دست لشکر اسلام افتاد و در وقتی که قسمت غنائم بر لشکریان مینمودند حصه اهل حبشه شد، و حبشیان آنرا جهت ملک حبشه به هدیه بردند، ملک حبشه فرمود تا آن را ترجمه کردند و به مطالعه و شنیدن آن انسی تمام گرفت و در اکثر بلاد حبشه متداول شد و از آنجا به دکن، و سایر ملک هندوستان رسید و در آنجا نیز متداول شد. چون دولت به یعقوب بن لیث رسید، کس به هندوستان فرستاد و آن نسخه را بیاورد.

و ابو منصور عبدالرزاق بن عبدالله فرخ (۲) که معتمد الملک بود بفرمود تا آنچه دانشورو دهقان به زبان پهلوی ذکر کرده بود به زبان فارسی نقل کند، و از آخر زمان خسرو پرویز تا ختم کار یزدجرد شهریار هر چه واقع شده بدان الحاق نماید.

پس ابو منصور عبدالرزاق کلیددار سعد بن منصور عمری را بفرمود تا آنکه نسخه را به اتفاق چهار کس دیگر: یکی تاج بن خراسانی از هرات، و دوم یزدان بن شاپور از سیستان، سیم ماهو بن خورشید از نیشابور، چهارم سلیمان بن برزین از طوس در تاریخ سال سیصد و شصت هجری تمام کردند و در خراسان و عراق از آن نسخهها

۱ - مجالس المؤمنین صفحه ۹۷

۲ - دکتر باستانی پاریزی نوشته است: (این شخص در سال ۳۳۵ هجری ۷۰ سال پس از مرگ یعقوب) حاکم خراسان بوده است ولی میتوان احتمال داد که اصولاً یعقوب به فکر (خداینامه) تاریخ قدیمی ایران افتاده بوده و بعدها ابو منصور عبدالرزاق دنبالش کار او را گرفته است (یعقوب لیث صفحه ۱۳۷)

گرفتند و چون دولت از آل یعقوب به آل سامان رسید ایشان را نیز به مطالعه آن اهتمام شد .

از این روایت برمی آید که یعقوب اصل این کتاب را از هندوستان آورده است (۱) و بعدها دقیقی آنرا به شعر شروع کرده و ابومنصور دستور ترجمه داده و بالاخره فردوسی بطور کلی به نظم در آورده است و علت توجه یعقوب را نیز به این نکته علاوه بر روحیه وطن پرستی و ایران خواهی و علاقه او به زبان پارسی مفاخر به اجداد هم باید دانست زیرا همانطور که در صفحات قبل در این تألیف بیان شد یعقوب خود را از اولاد پادشاهان ساسانی میدانست و میخواست نسب خود را زنده کند چه در روایات آورده بودند که (بعد از استیصال عجم، کیخسرو و هامان دو پسر از اولاد انوشیروان به دزفول آمدند و در ظل حمایت یکی از اکابر آنجا استقلال جسته ... تادوسه قرن بر این بگذشت، جمعی از اعراب ازین معنی واقف شده، بی علاج، اولاد هامان به جانب دارالمرز شتافته، اولاد کیخسرو به دژ هفتواد که به هم کرمان مشهور است رفتند ولیث به ناحیه ای از نواحی سیستان جا گرفت) (۲) و این همان لیث پدر یعقوب است (۳) .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پژوهشگاه علوم انسانی

- ۱ - مقدمه ادیب الممالک بر شاهنامه صفحه ۷
- ۲ - احواء الملوك صفحه ۲۵
- ۳ - یعقوب لیث تألیف دکتر باستانی پاریزی صفحه ۱۳۸

گرمست شوم در خردم نقصان است
 و رهشیارم طرب ز من پنهان است
 حالی است میان مستی و هشیاری
 من بنده آن که زندگانی آن است
 (خیام)